

پیش‌خوانی

به بهانه انتشار اثر «شهریور ۱۳۲۰ اسرار حمله متفقین به ایران»

پیدا و پنهان «عملیات دیدار»

■ **محمد رضا کائینی**



انگلیسی توسط محمد قلی مجد تالیف شده و علی اکبر رنجبر کرمانی به ترجمه آن پرداخته و انتشارات پژوهشکده مطالعات تاریخ معاصر نیز، آن را روانه بازار نشر ساخته است. مقدمه مطول این تحقیق، آشنیتهای از اهمیت مطالب مندرج در آن است. در بخشی از آن می‌خوانیم:

«۲۵گوست ۲۰۱۱، هفتادمین سالروز حمله نیروهای مسلح روس و انگلیس به ایران با نام رمز عملیات دیدار است. اشغال ایران از سوی متفقین و در پیامد آن، بر کناری شاه وقت و جایگزینی ولیعهد او، یکی از مهم‌ترین و قابل توجه‌ترین رخداد‌های تاریخ معاصر ایران است، و در عین حال آن طور که باید و شاید به آن پرداخته نشده است. تاریخ ایران در دوره پیش از ظهور رضاشاه و بر آمدن سلسله پهلوی در سال های ۱۹۲۰، نسبتاً به خوبی مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته، اما تاریخ سال‌های پایانی حکومت رضاشاه، نغرت مردم از او، حمله متفقین به کشور، فروپاشی سریع رژیم رضاشاه و سقوط او، و جانشینی پسرش، محمد رضاشاه، عملاً بدون بررسی دقیق باقی مانده و پرده از حقایق و دقایق آن برداشته نشده است. ازبانی درست و معنادار از رضاشاه و حکومت او، بدون بررسی و مطالعه سال‌های پایانی سلطنت او و طرز سقوط او ممکن نیست. همچنین ازبایی درست از دوران محمد رضاشاه، بدون مطالعه و بررسی دقیق دوباره به آغاز شوم و تک‌تبار سلطنت او نیز امکان‌پذیر نیست. این کتاب اولین تاریخ دقیق و مستند از این وقایع به زبان انگلیسی است، و امید است که گامی

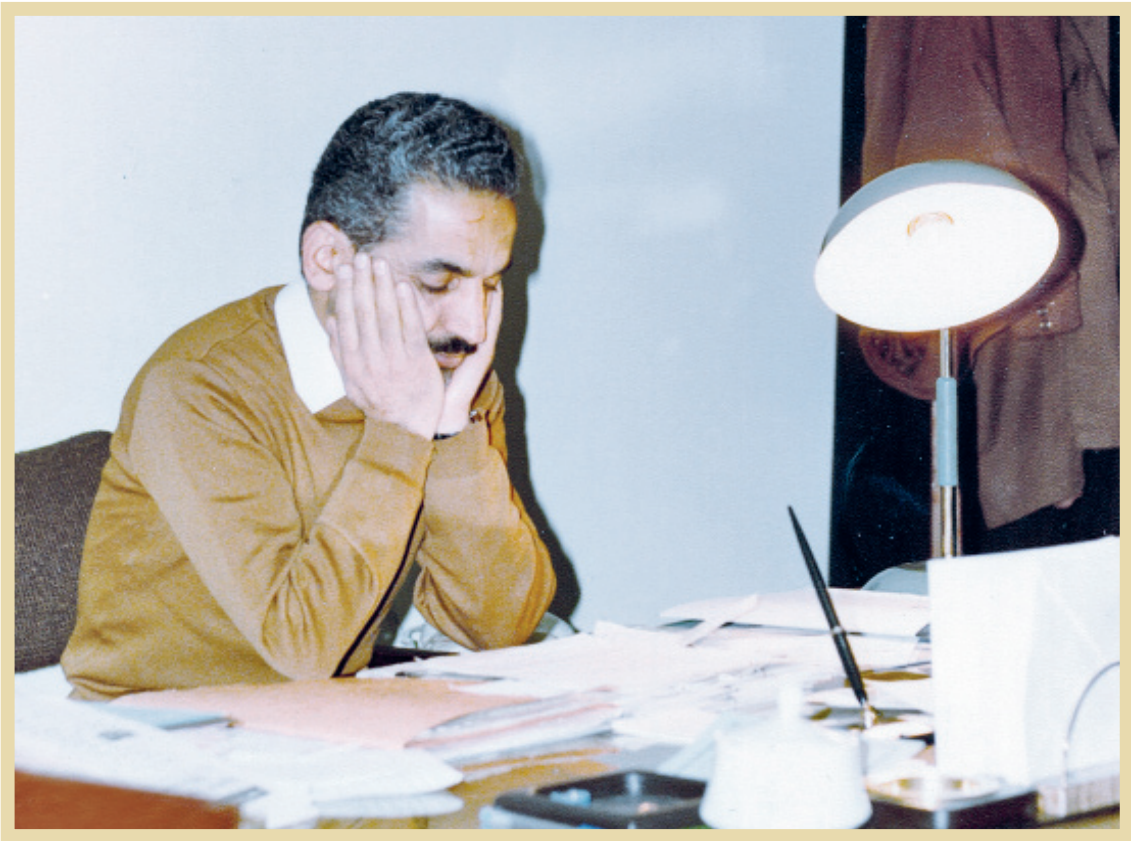


► **۱۳۲۰. نمای از کنفرانس تهران**

باشد در راه بر کردن این خلأ آشکار در تاریخ ایران

در جنگ جهانی دوم، با اینکه از آغاز جنگ جهانی دوم ایران بارها و بارها اعلام بی‌طرفی کرده بود، در سپیده‌دم ۲۵گوست ۱۹۴۱، اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا به این کشور حمله کردند. اگرچه پاسخی غیرقابل قبول ایران به اتمام حجت انگلیس و روس برای اخراج فوری اتباع آلمان از ایران، دلیل این حمله دانسته شده است. اما روشن است که اساس پاسخ از ایران اهمیتی نداشت و هر پاسخی ایران می‌داد باز هم اشغال می‌شد و این کشور را گریزی از ورودی نیروهای شوروی و انگلیس نبود. روس‌ها از سه نقطه در دو سوی دریای خزر حمله کردند و فقط ظرف سه روز تمام شمال کشور، حمله چیزی را در نظر نمی‌گرفت و برای مشهد را اشغال کردند و تا قزوین پیش آمدند؛ و در آنجا پیشرویی خود را موقتاً متوقف کردند. نیروهای بریتانیا نیز از سه نقطه در جنوب‌غربی و غرب ایران وارد خاک این کشور شدند. یک ستون ارتش انگلیس از بصره، و ستون دیگر از خاقلین به ایران حمله کردند؛ علاوه بر این، نیروهای هواپرد و نیروهای آبی خاکی انگلیسی، بندر شاهرور در خلیج فارس را مورد حمله قرار دادند. ارتش و نیروی دریایی ایران کاملاً فاگلنگر شدند؛ و نیروی دریایی کوچک ایران نیست و نابود شد. همانند هجوم روسیه، پیشروی نیروهای بریتانیا در ایران نیز تند و سریع بوده و نیروهای انگلیسی در کمتر از سی‌وشش ساعت، آبادان و پالایشگاه نفت آن، و بندرهای شاهرور و خرمشهر را گرفتند و ظرف سه روز تمام مناطق نفتی ایران در جنوب غرب، از جمله شهر اهواز را دااشغال کردند. همین ماجرا در منطقه قصر شیرین در استان کرمانشاه تکرار شد، و نیروهای بریتانیا در ۱۲۹گوست ۱۹۴۱ظفر مندانله وارد کرمانشاه شدند. در ۱۳۱گوست سال ۱۹۴۱، عناصری از نیروهای پیروز انگلیس و روسیه در مراسمی در قزوین ملاقات کردند و در واقع دیدار ا یکدیگر را در ایران جشن گرفتند. اشغال ایران در سال ۱۹۴۱، در واقع تکمیل در تقسیم ایران بوده؛ البته این بار گفه اشغال بیشتر به نفع بریتانیا بود. باید به‌خاطر داشت که همین دو قدرت، در جریان جنگ جهانی اول، نیز ایران را اشغال کرده بودند. درست بیست‌وپنج سال قبل از اشغال اخیر ایران، در سپتامبر سال ۱۹۱۶، ارتش پیروز روسیه و بریتانیا به منظور تعیین و گرفتن سهم خود از خاک اشغال شده ایران، در اصفهان به هم رسیدند. این بار، مراسمی که در قزوین برگزار شده بود، نشان می‌داد که سهم کمتری برای روسیه در نظر گرفته شده است…»

«ایشان انسان فوق‌العاده باشکدار، مصمم و مقاومی بود. درباره خود و زندگی خود بسیار صرف‌چو و در قبال دیگران، بسیار سخاوتمند بود. اگر کسی به خود رضای آزار و اذیتی می‌رساند، به‌سرع‌ت او را می‌بخشید و گذشت می‌کرد، اما اگر کسی به اسلام متعرض می‌شد یا جسارت می‌کرد، کوچک‌ترین گذشتی نشان نمی‌داد و به‌شدت مقلبه می‌کرد. فوق‌العاده باحوصله، آرام و صبور بود. هرگز در قبال محبتی که به دیگران می‌کرد، انتظار تشکر و پاسخ و احترامی نداشت، اما خود را در قبال دیگران موظف به احترام و سیاسی‌گراری می‌دید. فوق‌العاده مخلص بود و جز رضای خدا هیچ چیزی را در نظر نمی‌گذاشت و برای همه خیر می‌خواست. بسیار کم‌حرف، پر کار، منطقی، خود را در برابر رنج و استضعاف مردمان فرودست، مسئول می‌دانست و احساسی می‌کرد به افراد انقلابی و کسانی که در راه به ثمر رسیدن آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب زحمت می‌کشند، مدیون است و باید به هر نوع ممکن دین خود را به آنها بپردازد؛ به همین دلیل سعی می‌کرد بیشتر برای آنها کار کند. بسیار آداب‌دو بود و در رفتارهای ظاهری و معاشرت‌ها، همه چیز را رعایت می‌کرد. بسیار متین و مؤدب و موقر بود. بسیار اهل مشورت بود و به آرا و نظرات دیگران احترام می‌گذاشت و اهمیت می‌داد. ابتدا خودرآی نبود و به همین دلیل در کارها، کمتر گرفتار اختلاف و مشاجره



«شهید محمدعلی رجایی در قامت یک کارگزار تراز» در آیینه روایت یاران

حتی نگران معیشت خانواده نیروهای پاکسازی شده بود

با دیگران می‌شد. بسیار انتقادپذیر بود و به دقت به انتقادات دیگران گوش می‌داد و بلافاصله موضع‌گیری نمی‌کرد. بعد هم اگر انتقادی را بیجا می‌دید، بلافاصله بدون هیچ تعصبی به رفع نقائص خود می‌پرداخت. اگر هم انتقاد بیجا و غیر منصفانه بود، گذشت می‌کرد. همواره تلاش می‌کرد باری از دوش دیگران بردارد و برای رفع نیازهای مادی و معنوی دیگران بکوشد و حتی در مواردی که خود به چیزی نیاز داشت، رفع حاجات دیگران را در اولویت قرار می‌داد. هرگز وقتش را به بطالت نمی‌گذراند و از لحظه لحظه عمرش برای تقویت دانش و اطلاعات خود ی‌ساختم به دیگران بهره می‌برد. هر گز با هدف به دست آوردن پست و مقام یا اهداف مادی یا شهرت، مسئولیتی را به عهده نمی‌گرفت و فقط خود را ملزم به ادای تکلیف شرعی می‌دانست و در راه انجام وظیفه، حتی از آبروی خود نیز می‌گذشت؛ از همین رو در ابتدای انقلاب، بدون توجه به سمت، به عنوان کفیل در وزارت آموزش و پرورش به کار پرداخت. برایش عنوان مشاغل مهم نبود و در هر جا که از عهده کاری برمی‌آمد، مشغول انجام وظیفه می‌شد. خاطرات در زندگی پرماجری مشترک با ایشان فراوان‌اند. در ایامی که شهید رجایی در زندان قصر به سر می‌برد، نماز جماعت ممنوع بود؛ عده‌ای از زندانیان مؤمن تصمیم می‌گیرند این مقررات ضددینی را بشکنند و اقدام به بر گزار ی نماز جماعت می‌کنند. رئیس زندان هم در من این درخواست را به زندان عادی می‌فرستد و با دزدها و قاتل‌ها و معاند‌ها هم‌بند می‌کند. در ملاقاتی که با ایشان داشتم، ایشان تکفه کاغذی را که روی آن شعری نوشته بود، به‌رغم مراقبت مأموران به شیسه‌چسباندن و من سریع یادداشت کردم. آن شعر را به خاطر ندارم، اما مضمون آن مبارزه با دشمن و مقاومت در برابر آزار و اذیت‌های دشمنان اسلام و آزادی بود. ایشان در آن شعر مراب مقاومت مأموران به شیسه‌چسباندن را با دشمنان تصور کنند ضعیف شده بود کاری نکنم که دشمنان تصور کنند ضعیف شده و روحیه مقاومت خود را از دست داده‌ایم. یک بار هم شبی در دوران نخست‌وزیری ایشان، در اطراف خانه ام تیراندازی شد و بچه‌ها سخت نگران پدرشان شدند؛ ایشان وقتی به خانه برگشت، با خون‌سردی تمام گفت: نگران نشوید، من اگر کشته شوم، سسرمایه‌گذاری برای اسلام و انقلاب است!ایشان همواره دعا می‌کرد: خدایا! به من آنچه را که مصلحت هستت است عطا کن. چیزی را که خودم می‌خواهم، مرا به راهی هدایت کن که عاقبت به‌خیری برای خود و خانواده‌ام و مردم خدا، حالت تسلیم و رضا داشت. من حدود بیست سال با مردی زندگی کردم که جز رضای حق و جز خدمت

به محرومان و فرودستان هدف و انگیزه‌های نداشت و از همین روی جز شهادت، چیز دیگری را شایسته وی نمی‌دانستم.
■ **نخست‌وزیر مثل پدر یک خانواده است!**
آنچه تاکنون یادآور اشارت رفت، شمه‌ای از سلوک فردی و اجتماعی شهید رجایی بود. با این همه مناسب است که قدری، منش او را در دوران کوتاه نخست‌وزیری و ریاست جمهوری مرور کنیم تا بدانیم که آیا منصب، بر خلیقات وی تاثیریری نهاد یا بگوییم؟ دکتر ناصر رضایی از همکاران و مرواوان او، در این باره چنین می‌گوید:

«بنی‌صدر دائماً مزاحم فعالیت ایشان و نمی‌گذاشت ایشان کاری را انجام بدهد. یک روز من در اتاق ایشان بودم و دیدم تلفنی با بنی‌صدر صحبت می‌کند و می‌گوید: من وقتی وزیر امور خارجه، وزیر بازرگانی، وزیر اقتصاد و دارایی‌ندارم، چگونه می‌توانم دولت را اداره کنم؟ این در وضعیت مثل این است که بگوییم مدرسه‌ای را بدون مدیر و ناظم و دفتردار اداره کن!.. شهید رجایی خیلی خوب می‌دانست که بنی‌صدر درباره وزرا تعلق و کارشکنی می‌کرد تا او را در تشکیل کابینه و اداره آنکشور ناتوان جلوه بدهد. او روزهای فوق‌العاده دشواری را سپری می‌کرد. ایشان که در زندان‌های رژیم ستمشاهی به مرد پولادین ملقب شده بود، این روزها هر بار که می‌دیدمش، نسبت به دفعه قبل لاغر تر و ضعیف‌تر جلوه بدهد. او روزهای آن دوره را مرور کنید، خواهید دید که در تمام عکس‌ها کسبل است؛ چون بنی‌صدر به عناوین مختلف ایشان را اذیت می‌کرد از دیگر خاطراتم این است که ایشان مرا مأمور رسیدگی به مسئله پاکسازی می‌کرد. می‌گفت: پاکسازی‌هایی که تا به حال شده، ۹۵ درصد درست است، ولی باید کفتری به حال آن ۵ درصد کرد؛ بروبین برایشان چه کار می‌توانی بکنی؟ من می‌گفتم: اقا! اینها اگر پرونده سالمی داشتند که پاک‌سازی نمی‌شوند، می‌گفت: نخست‌وزیر مثل پدر یک خانواده است که بچه ناخلف خود را نصیحت و اهنمایی می‌کند و سعی دارد به هر شکل ممکن او را بر گرداند، ولی اگر هم برنگشت و نهایتاً مجبور شد او را از خانه بیرون بیندازد، اسمش را که از شناسنامه خودش خط نمی‌زند. آنها هم زن و بچه دارند و من وظیفه دارم برایشان کاری بکنم... در دوره‌های بعد هم با اینکه مشغله‌های ایشان خیلی زیاد بود، دائم از من می‌پرسید: در مورد پاکسازی شده‌ها چه کردی؟ بسیار نگران کسانی بود که تکلیفشان معلوم نبود و می‌گفت: حق ندارید به اسم انقلاب اسلامی، یک عده را معطل نگه دارید. خرج زن و بچهاش را قطع کنید؛ بالاخره برای حل و فصل نهایی این مشکل، به پیشنهاد ایشان طرحی



۱۳۵۸، شهید محمد علی رجایی در حال گفت و گویامشید آیت‌الله حکیم ربینشی در جلسه مراسم نمازجمعه تهران

دکتر ناصر رضایی: «شهید رجایی خیلی خوب می‌دانست که بنی‌صدر درباره وزرا تعلق و کارشکنی می‌کرد تا او را در تشکیل کابینه و اداره کشور ناتوان جلوه بدهد. او روزهای فوق‌العاده دشواری را سپری می‌کرد. ایشان که در زندان‌های رژیم ستمشاهی به مرد پولادین ملقب شده بود، این روزها هر بار که می‌دیدمش، نسبت به دفعه قبل لاغر تر و ضعیف‌تر شده بود! اگر عکس‌های آن دوره را مرور کنید، خواهید دید که در تمام عکس‌ها کسبل است، چون بنی‌صدر به عناوین مختلف ایشان را اذیت می‌کرد!»

را تهیه کردیم و به هیئت دولت بردیم و روی آن کار کردیم. ایشان خیلی در ایسن زمینه کمک کرد و روزی که کار به ثمر رسید، واقعا چنان با خوشحالی خدا را شکر کرد که من مدت‌ها بود چنین حالی را به ایشان ندیده بودم. رفتار شهید رجایی به قدری متواضعانه و دلسوزانه بود که واقعا جای دلخوری برای کسی باقی نمی‌گذاشت. یادم هست قرار بود حکم ریاست‌جمهوری ایشان توسط امام تفصیح شود. من از دوستان پرسیدم: آیا می‌شود در جلسه تفصیح شرکت کنیم؟ آنها به من گفتند که: جلسه محدود است!من واقعا شوق دیدار امام را داشتم و از شنیدن این خبر خیلی کسل شدم. وقتی به اخبار ساعت ۲ بعدازظهر گوش دادم، از صدای تکبیر‌ها فهمیدم که عده زیادی در آن جلسه شرکت داشتند و واقعا از شهید رجایی دلخور شدم که چرا اخیر نکرده، بعد هم در اولین دیداری که با ایشان داشتم، گله کردم: فقط من زیادی بودم؟ شهید رجایی با همان تواضع و مهربانی همیشگی اش گفت: خودت بهتر می‌دانی که در این گونه موارد، آدم حکم دادام را نمی‌دانستی.

■ **نخست‌وزیر مثل پدر یک خانواده است!**
آنچه تاکنون یادآور اشارت رفت، شمه‌ای از سلوک فردی و اجتماعی شهید رجایی بود. با این همه مناسب است که قدری، منش او را در دوران کوتاه نخست‌وزیری و ریاست جمهوری مرور کنیم تا بدانیم که آیا منصب، بر خلیقات وی تاثیریری نهاد یا بگوییم؟ دکتر ناصر رضایی از همکاران و مرواوان او، در این باره چنین می‌گوید:

«بنی‌صدر دائماً مزاحم فعالیت ایشان و نمی‌گذاشت ایشان کاری را انجام بدهد. یک روز من در اتاق ایشان بودم و دیدم تلفنی با بنی‌صدر صحبت می‌کند و می‌گوید: من وقتی وزیر امور خارجه، وزیر بازرگانی، وزیر اقتصاد و دارایی‌ندارم، چگونه می‌توانم دولت را اداره کنم؟ این در وضعیت مثل این است که بگوییم مدرسه‌ای را بدون مدیر و ناظم و دفتردار اداره کن!.. شهید رجایی خیلی خوب می‌دانست که بنی‌صدر درباره وزرا تعلق و کارشکنی می‌کرد تا او را در تشکیل کابینه و اداره آنکشور ناتوان جلوه بدهد. او روزهای فوق‌العاده دشواری را سپری می‌کرد. ایشان که در زندان‌های رژیم ستمشاهی به مرد پولادین ملقب شده بود، این روزها هر بار که می‌دیدمش، نسبت به دفعه قبل لاغر تر و ضعیف‌تر جلوه بدهد. او روزهای آن دوره را مرور کنید، خواهید دید که در تمام عکس‌ها کسبل است؛ چون بنی‌صدر به عناوین مختلف ایشان را اذیت می‌کرد از دیگر خاطراتم این است که ایشان مرا مأمور رسیدگی به مسئله پاکسازی می‌کرد. می‌گفت: پاکسازی‌هایی که تا به حال شده، ۹۵ درصد درست است، ولی باید کفتری به حال آن ۵ درصد کرد؛ بروبین برایشان چه کار می‌توانی بکنی؟ من می‌گفتم: اقا! اینها اگر پرونده سالمی داشتند که پاک‌سازی نمی‌شوند، می‌گفت: نخست‌وزیر مثل پدر یک خانواده است که بچه ناخلف خود را نصیحت و اهنمایی می‌کند و سعی دارد به هر شکل ممکن او را بر گرداند، ولی اگر هم برنگشت و نهایتاً مجبور شد او را از خانه بیرون بیندازد، اسمش را که از شناسنامه خودش خط نمی‌زند. آنها هم زن و بچه دارند و من وظیفه دارم برایشان کاری بکنم... در دوره‌های بعد هم با اینکه مشغله‌های ایشان خیلی زیاد بود، دائم از من می‌پرسید: در مورد پاکسازی شده‌ها چه کردی؟ بسیار نگران کسانی بود که تکلیفشان معلوم نبود و می‌گفت: حق ندارید به اسم انقلاب اسلامی، یک عده را معطل نگه دارید. خرج زن و بچهاش را قطع کنید؛ بالاخره برای حل و فصل نهایی این مشکل، به پیشنهاد ایشان طرحی

شهید محمد علی رجایی بیش و پیش از هر سمنتی، خود را آموزگار می‌انگاشت. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بیش از هر چیز، توان خویش را مصروف اصلاح نظام آموزشی کشور نمود. کاظم نائینی از یاران آموزش و پرورش او، در این باره روایت می‌کند:
«آموزش و پرورش و ارتقای سطح علمی و مهارت و در کنار آن تقویت فرآیند عملی ایران و نیز تعهد و مسئولیت‌پذیری دانش‌آموزان، دغدغه تمام عمر شهید رجایی بود. ایشان افرادی را در محض اسلامی معلمان شناسایی کرده بود و به تدریس و به‌ویژه در وزارت آموزش و پرورش، اصلاحات اساسی را شروع و افراد شایسته، مسلمان، متعهد و خیر داند و خود شخصاً تدریس در کلاس‌های ابتدایی تا سال‌های پایان دوره متوسطه را در آنجا برعهده می‌گرفت. او پیش از کسی، از مشکلات و دردهای تشکیلات عظیم و غول‌آسای آموزش و پرورش خبر داد و به هر شکل ممکن او را بر گرداند، ولی اگر هم برنگشت و نهایتاً مجبور شد او را از خانه بیرون بیندازد، اسمش را که از شناسنامه خودش خط نمی‌زند. آنها هم زن و بچه دارند و من وظیفه دارم برایشان کاری بکنم... در دوره‌های بعد هم با اینکه مشغله‌های ایشان خیلی زیاد بود، دائم از من می‌پرسید: در مورد پاکسازی شده‌ها چه کردی؟ بسیار نگران کسانی بود که تکلیفشان معلوم نبود و می‌گفت: حق ندارید به اسم انقلاب اسلامی، یک عده را معطل نگه دارید. خرج زن و بچهاش را قطع کنید؛ بالاخره برای حل و فصل نهایی این مشکل، به پیشنهاد ایشان طرحی

دکتر ناصر رضایی از همکاران و مرواوان او، در این باره چنین می‌گوید:

اهانت‌های زیادی به ایشان شد، ولی با قاطعیت در برابر نفوذ گروهک‌های منحرف به بدنه آموزش و پرورش جلوگیری کرد. وقتی کسی درباره تربیت معلم صحبت می‌کرد، با دقت گوش می‌دادم و در فکر پیدا کردن کسانی بود که مثل خود او عاشق معلمی باشند و این حرفه را صرفاً وسیله‌ای برای کسب در آمد نینینند و سرنوشت آینده نونهالان کشور برایشان مهم باشد. شهید رجایی به شکلی مستمر از مراکز تربیت معلم دیدن و با هر سخنرانی در این مراکز، شور و شوق و احساس تعهد جدیدی را در مسئولان و دانشجویان ایجاد می‌کرد. بی‌جهت نیست اگر بگوییم که عشق اول او، رسیدگی به شرایط آموزش و تربیت کشور بود. شهید رجایی مثل اغلب سران نظام، خط فکری ضد انقلاب به‌ویژه رویکرد انحرافی بنی‌صدر را شناخته بود و می‌دانست که او در صدد صدمه زدن به انقلاب است؛ به همین دلیل تلاش کرد در تریبون مجلس، با به کارگیری تمام نیروهای مردمی، در برابر این گونه انحرافات بایستد و جلوی ضربه دیدن انقلاب را بگیرد. اگر امثال شهید رجایی در مجلس یا نخست‌وزیری حضور نداشتند، بنی‌صدر واعوان و انصارش می‌توانستند کار را پیش ببرند و او با اتکا به یازده‌میلیون رأی، دست به تحریک‌های غیرقابل جبران می‌زد، اما شهید رجایی به میدان آمد و با رویکردهای مستدل و متین و به همراه دیگر مسئولان انقلابی، زمینه‌های خلع بنی‌صدر را فراهم کرد و بعد هم خود با نزدیک به پانزده‌میلیون رأی به ریاست‌جمهوری رسید.»

■ **سه نهاد آموزش و پرورش، ارتش و دادگستری، از سایر نهادها مهم‌تر هستند**
در بررسی سیره تربیتی شهید رجایی، همان به که از منظر وی به نظام آموزشی کشور کمک گرفت. او در دوره‌ای کفالت آموزش و پرورش را بر عهده گرفت. سال‌ها تجربه معلمی خویش بهره جست و به ایجاد تحول در این مجموعه پرداخت. حسن عسگری راد از همکاران شهید رجایی، در این باره خاطراتی به شرح ذیل دارد:

«ایشان تصمیم داشت با توجه به تجرباتی که در آموزش و پرورش داشت، تحولی در جهت انقلاب در آنجا بپایزی کند و معتقد بود که باید با توجه به رهنمودهای امام، نظام آموزشی را تغییر داد تا پس از چند سال ثمرات آن معلوم شود. ایشان ابتدا به مسئله گزینش معلمان سر و سامان داد؛ زیرا اعتقاد داشت که معلم حیاتی‌ترین نقش را در ریشه‌انقلاب دارد. می‌گفت: کتاب فقط نقش یک وسیله را دارد؛ اگر بهترین کتاب را هم به یک معلم بدهی بی‌نیجه است. اما یک معلم خوب حتی با یک کتاب بد هم می‌تواند انسان‌های مفیدی را بسازد. ایشان همیشه این است که معلمان خوب با همان کتاب‌های طاغوتی توانسته بودند جوانان انقلابی تربیت کنند. نمونه‌اش هم دبیری به اسم آقای راسخی بود که قبل از انقلاب توانسته بود انجمن اسلامی خاصی را در بهشهر درست کند و نتیجه کارش این بود که جوانان بهشهر عموماً حزب‌اللهی بودند و گروهک‌ها در آنجا نبودند در آنجا کاری انجام بدهند. ابتدا در جمع او، سپس در نیروهای کارآمد و مؤوم کمک می‌کردم. سپس در برنامه‌ریزی‌های آموزشی با ایشان همکاری کردم، اما ایشان درباره کتاب‌های درسی دغدغه داشت و برای سرر و سامان دادن به آنها مرا به آن بخش فرستاد. من هم در سازمان تحقیقات و برنامه‌ریزی در مورد تولید و توزیع کتب درسی شروع به فعالیت کردم که خوشبختانه نتایج مفیدی را به بار آورد. بعد هم که ایشان نخست‌وزیر شد، تمام وقت در خدمتشان بودیم. ایشان البته مدت زیادی در آموزش و پرورش نبود و فرصت پیدا نکرد همه برنامه‌هایش را پیاده کند، اما در دوره‌ای هم که نخست‌وزیر بود، همچنان دغدغه تحول در آموزش و پرورش را داشت و مسائل را با وقت دنبال می‌کرد. خوشبختانه شهید باهنر در آموزش و پرورش، برنامه‌های شهید رجایی را دنبال کردند و به‌خصوص آموزش و تربیت معلمان کارآمد در سیستم تربیت معلم به سروسامان درستی رساندند. شهید رجایی معتقد بود که سه نهاد آموزش و پرورش، ارتش و دادگستری از سایر نهادها مهم‌تر هستند و درست هم می‌گفت. واقعا اگر این سه نهاد کارشان را درست انجام بدهند، بخش اعظم مشکلات اساسا پیش نمی‌آیند که نیازی به اصلاح آنها باشد. ایشان در بین این سه نهاد، مهم‌ترین نقش را به آموزش و پرورش می‌داد و می‌گفت: در این نهاد سسر و کار با قلب و روح دانش‌آموز است که اگر درست تربیت شود، آینده کشور تضمین می‌شود. اگر وظیفه محکم نمی‌کرد، به نظر من ایشان شخصاً علاقه داشت تا آخر عمر در آموزش و پرورش بماند و معلمی حتی نماینده شدن ایشان در مجلس شورای اسلامی هم در جهت تقویت نقش معلمی بود و می‌خواست از آن فرصت برای ارتقای تعلیم آموزشی قبل از انقلاب، مروج فرهنگ استعماری بوده و باید واحدی وظیفه تبیین و گسترش فرهنگ استقلال‌ای اسلامی را به عهده بگیرد و در کنار امر آموزش، نقش پرورش را در مدارس ایفا کند. البته شهید رجایی، متأسفانه در مسیری که ایشان طراحی کرده بود پیش نرفت و بعضی از تئوری‌ها موجب گردید که نقش امور تربیتی درست عملی نشود و این بخش مهم تضعیف و گاهی به ضد خود بدل شود. در دوران نخست‌وزیری ایشان، چند بار از درگیری مسئولان امور تربیتی با سایر مسئولان مدارس و حتی شاگردان اخباری به ایشان می‌رسید که بسیار مکرر شان می‌کرد و می‌گفت: اینکه نقض غرض است! حتی چند بار هم این‌گونه افراد از ایشان درخواست ملاقات کردند که نپذیرفت. می‌گفت: این نوع رفتارها، ما را از هدفی که در ایجاد امور تربیتی داشتم دور می‌کند.»

جوان

عاریخ

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۳۷